

کوچک به توسط سرمایه تجاری، فتودال‌های بزرگ و بوروکرات‌های درباری در نیمه دوم قرن شانزدهم.

۳ - افتادن تمام سنگینی بار مشکلات اقتصادی و مالی هزینه‌های کمرشکن لشکرکشی‌های دولت عثمانی بر دوش دهقانان و روزافزونی فشار برای اخذ انواع مالیات‌ها و عوارض.

۴ - کاهش مقدار غنایمی که از طریق جنگ‌ها و کشورگشایی‌ها نصیب دولت عثمانی می‌شد و در نتیجه، کاهش درآمد دولت و عوارض آن!

تأثیر منفی کشف راه‌های دریایی در طی سده‌های پانزدهم و شانزدهم، تقلیل نقش دریای مدیترانه و راه‌های زمینی در مناسبات تجاری بین غرب و شرق را بر اقتصاد ترکیه، و نیز جنگ‌های پایان‌ناپذیر امپراتوری عثمانی با همسایگانش را در فراهم آوردن زمینه‌های این انحطاط اقتصادی بحرانا نباید نادیده گرفت. جنگ‌هایی که چرخ‌دایشان با خون فرزندان زحمتکشان روستایی و شهری می‌چرخید، کشتزارها را بایمال سم ستوران جنگاوران، و آبادی‌ها و ثروت‌های مادی را دسته‌خوش نهب و غارت، و در یک کلام، نیروهای تولیدی را نابود و حیات اقتصادی را فلج می‌کرد. درهم‌ریختگی نظام اداری و رسوخ فساد در ارکان دولت و ضعف اتوریته آن نیز که خود به اعتباری ناشی از بحران اقتصادی بود، آشفتگی اوضاع را تشدید می‌کرد. به نوشته پرفسور مصطفی آق‌داغ بیش از $\frac{2}{3}$ دهات آناتولی مرکزی در این دوره از جمعیت خالی شده بود و قحط و گرسنگی ناشی از کنده شدن بازاری کار از زمین‌های قابل کشت بیداد می‌کرد. پریشان روزگاری رعایا حدی نداشت. فقیران روز به روز فقیرتر می‌شدند و توان پرداخت تاوان‌های کمرشکن را از دست می‌دادند و به ناگزیر خان و مان خویش را رها می‌کردند و به امید یافتن جایی که از فشار کارگزاران شداد و غلاظ حکومت در آن خبری نباشد، آواره می‌شدند؛ غافل از آن که آسمان در همه جا همان رنگ بود و راهی جز انتخاب مرگ سرخ بر زندگی پریده رنگ و مردن تدریجی در پیش پای ستم‌دیدگان دارد به استخوان

۱ - چنین بنکین، جنبش‌های توده‌ای ترک و انقلاب‌ها، ج ۱، استانبول ۱۹۷۴، ص ۲۱۲. به نقل از، آ. س. نوری‌تینودا، قیام قارا یازمچی و برادرش دلی‌حسن در ترکیه، مسکو ۱۹۴۶.

رسیده باقی نمی ماند . در نتیجه وجود این شرایط عینی وحشتناک بود که هر جا پرچمی علیه ظلم و زور حکومت افراشته می شد ، توده های لخت و گرسنه و ازجان گذشته ، به رغم سرکوب شدن های خونین ، در اطرافش می جوشیدند . از تاریخ های عثمانی چنین برمی آید که بسیاری از قیام کنندگان نه تن پوشی به تن داشتند ، نه اسبی و نه حتی شمشیری . گریگور راهب کماخی (۳) که همزمان قیام قارایازیچی می زیسته ، فقر و بی بساطی پیروان وی را در آغاز درگیری قیام چنین توصیف می کند :

«عاصی ها در ابتدا بیش از احتیاجات غذایی خود و چهارپایان شان چیزی غصب نمی کردند و دست به تاراج و تخریب نمی زدند . عاصیانی که در چوروم قشلاق کرده بودند ، از فتنه و جنگ پرهیز می کردند . بنا به گفته بازرگانان ارمنی بایورتی (۴) که به هنگام مراجعتشان از استانبول از جلو آزیچی (قارایازیچی) و افرادش گذشته بودند ، عاصیان بی آن که مزاحمتی برایشان به بار آورده باشند ، مثل گدایان دستمال هایشان را در کنار راه پهن کرده و به زبان خوش از آنها صدقه طلبیده اند . بازرگانان هم چیزهایی به طیب خاطر و در حدود توانایی خود به آنها بخشیده و به راه خود ادامه داده اند ... ۱»

تاریخ گزاران درباری با الفاظ توهین آمیزی نظیر اوباش و بی دولت و . . . از جلالیان یاد می کنند . چنان که پجوی (۵) هنگام قلم فرسایی در باره قارایازیچی ، چنین می نویسد : «یاغیان و لونها را به جنبش در آورد .» و نعیم (۶) یاران و اتباع او را «اوباش رعایا» می نامد . اسکندریک منشی ایرانی درباری هم در هر جا فرصتی می یابد ، از ابراز کینه و دشمنی نسبت به جلالی هادرینغ نمی ورزد . به عنوان مثال در موارد مختلف از آنها چنین یاد می کند :

«بعد از فوت سلطان مرادخان که پسرش محمدخان پادشاه شد ، در ممالک روم اوباش و بی دولتان هر طبقه سر به شورش و فساد بر آورده ، خود را جلالی نام نهادند . ۲»

و در حوادث سال ۱۱۰۱/۸۱-۳/۱۶۰۲ م. که شاه عباس اول قصد بازپس گرفتن

۱- چنین یتکین . جنبش های توده ای ترک و انقلاب ها ، استانبول ۱۹۷۲ .

س ۸-۲۱۷ .

۲- عالم آرا ، ص ۶۳۵ .

آذربایجان را از عثمانی‌ها داشته و گویا پاشایان و حکام عثمانی در آن خطه علیه دولت خود «به شیوة جلالیان اظهار عصیان و طغیان نموده» بودند، از قول شاه عباس چنین می‌نویسد :

«مملکت آذربایجان و شیروان را که ملک موروث همایون ماست، در تصرف جمعی بی‌دولتان جلالی که با پادشاه خود هم عاصی اند، گذاشتن... شیوة خردمندان نیست...»^۱

و بالاخره چهره قارایازیچی را سیاه‌تر از قلم فرسایان عثمانی ترسیم می‌کند: «بالجمله، اول کسی که در این عهد در ولایت روم شورانگیزی کرده، جلالی گشت، شخصی بود از نویسندگان فرومایه روم مشهور به قارایازیچی که در اوان سلطنت و پادشاهی سلطان محمدخان بن سلطان مراد، در حدود آماسیه و توقات آغاز شورش و فساد کرده، گروهی از اجامر و اوباش را به بدل اموال و ایتار درم و دینار که از قطع طرق و غارت مترددین و تجار به دست می‌آورد، فریب داده، آوازه شجاعت و سخاوت در اطراف و جوانب آن ولایت انداخت، جمعی سسترایان هرزه‌کار و لوندات آشفته‌روزگار به طمع درم و دینار فراهم آمده، هر چند روز ولایتی را می‌تاخت و هر چند گاه در مقامی رحل اقامت می‌انداخت، عدد لشکریانش به چهار پنج هزار رسید.»^۲

در قرارگاه‌های قیام کنندگان جلالی به‌طور کلی دو عنصر حضور داشتند:

۱- تنگدستان شهری، سربازان فراری از جبهه‌های اروپای شرقی و ایران و یمن و... کوچ‌نشینان و دهقانان جان بر لب رسیده که اکثریت داشتند. در این میان، بنا به برآورد پرفسور آق‌داغ، دهقانان به تنهایی ۹۵ درصد شرکت کنندگان قیام‌های جلالی را تشکیل می‌دادند. ۲- زمره فئودال‌های سپاهی درجه دوم و یا سپاهیان اقطاع‌دار ورشکسته و نیز افسران معزول و یا روی‌گردان شده از ارتش عثمانی و فراریان از جبهه‌ها. اغلب سران دسته‌های جلالی چون عبدالحلیم قارایازیچی، برادرش، دلی‌حسن بیگ، دلی ذوالفقار، محمد قلندر اوغلسو، طویل بغدادی، آغا جندان‌پیری توقاتی، قاراسعید، قاراحسین، کرد حیدر و... از این زمره بودند. اینان معمولاً با بهره‌جویی از نارضایی شدید توده‌های زحمتکش، آنان را زیر پرچم

۱- عالم‌آرا، ص ۶۳۷.

۲- عالم‌آرا، ص ۷۶۶.

خود گرد می آوردند و حتی الامکان در جهت منافع خویش سوقشان می دادند. چنین عناصری ای بسا که در نتیجه نگرانی از توسعه کیفی و تعمیق و رادیکالیزه شدن جنبش دهقانی از در سازش با هیأت حاکمه در می آمدند و راه خیانت پیموده، تمام دست آوردهای جنبش را که به بهای خون هزاران زحمتکش فراچنگ آمده بود، وجه المصالحه قرار می دادند. وجود تضاد منافع ناشی از ترکیب طبقاتی دسته‌های قیام‌کننده جلالی، یکی از نقاط ضعف اکثر قیام‌های دهقانی سده‌های میانه بود و در به شکست کشانده شدن چنین قیام‌هایی، به‌رغم عظمت کمی آنها، سهمی چشمگیر داشت.

قارا یازیچی و برادرش دلی حسن

همان‌طور که گذشت، نخستین جنبش جلالی این دوره، قیامی بوده است که عبدالحلیم قارایازیچی در رأس آن قرار داشت. خود وی در دستگاه یکی از بیگ‌های آناتولی خدمت نظامی می‌کرده و به‌مقام بلوک‌باشی (افسری) رسیده و حتی محافظت یکی از قلاع مرزی به وی سپرده شده بود. گویا مدتی هم در یکی از بلوک‌ها سگبان (۷) کاتب بوده و لقب قارایازیچی - نویسنده سیاه - را به همین جهت دریافت کرده است. وی سرانجام در سال ۱۰۰۶ هـ / ۱۵۹۸ م. جلالی شد و در اندک زمانی یک نیروی بیست هزار نفری در زیر پرچم طغیانش گرد آمد. شعار «دست عثمانی‌ها از آناتولی کوتاه» که او مطرح می‌ساخت، برای توده‌های رنج‌دیده‌جاذبه خاصی داشت و باج‌هایی که از توانگران می‌گرفت، طبقات حاکمه را دستخوش هراس می‌کرد. نیروهای عثمانی را چند بار شکست داد و چند بار ضربه خورد و در حدود یک سال در دژ اورفه به محاصره در آمد و بالاخره در قبال تحویل حسین پاشا نامی که جلالی شده و به او پیوسته بود، وارد نیروهای دولتی گشته به مقام بیکی آنتپ منصوب شد. ولی بعد از آن که حسین پاشا در استانبول اعدام گردید، اردوی دولتی - که غالباً از اعراب و اکراد تشکیل یافته بود - حمله علیه جلالیان تحت فرمان قارایازیچی را شروع کرد و به قولی در حدود بیست هزار نفر از آنها را از دم تیغ گذراند. خود قارایازیچی توانست به همراه عده‌ای از یارانش از این مهلکه جان سالم به‌در برد و به کوه‌های جانیک بگریزد، اما دیگر نتوانست کمر راست کند و در سال ۱۶۰۲ در آنجا درگذشت. پچوی به نقل از شاهوردی‌نامی

— که کارگزار قارایازیچی بوده و بعداً به خدمت دولت عثمانی درآمده بود — نوشته است که نزدیکان قارایازیچی جسد او را برای آن که به دست دولتیان نیفتد، صدوپنجاه پاره کردند و هر پاره‌اش را در جایی به خاک سپردند.

بعد از مرگ قارایازیچی، برادرش، دلی حسن، جانشین وی شد و کارش در اندک مدتی چندان بالا گرفت که تقریباً بر سراسر آناتولی مرکزی مسلط شد و چند سردار عثمانی را شکست داد. اسکندر بیک منشی که اطلاعاتش را از منابع دست اول اخذ کرده — و ما بعداً در این باره توضیح خواهیم داد — با همان لحن کینه‌آلود درباره دلی حسن مطالبی نوشته است که با استفاده از عبارات و جملات او خلاصه‌وار نقل می‌گردد:

«چون نام یازیچی در ولایت روم مشهور گشته» بود، او نیز به دستور برادر به یازیچی ملقب گردید و «زیاده از برادر ولوله و آشوب در آن ولایت انداخت... و آوازه صلابت و مهابت و وصیت و سخاوت و شجاعت او زیاده از برادرش شیوع یافت. آشفته‌رایان هر طبقه و تبه‌روزگاران هر طایفه که علاقه تاهلی نداشتند، بر سر او جمع شدند... او، برخلاف برادر، متعرض تجار و رعایا کمتر می‌شد، اما در قتل و غارت [سپاهیان روم که سمت ملازمان پادشاه را دارند، خیلی] مبالغه می‌کرد... اهالی هر ولایت که به او تحفه و پیشکش می‌فرستادند، از آسیب لشکرش در امان بودند، [در صورتی که مردم هر جا که] در مقام تمرد و سرکشی بر می‌آمدند، آن عرصه را به جاروب تاراج می‌رفتند. حکام و پاشایان اطراف راه تردد را مسدود یافته، در قلعه‌ها خزیده، قوت مدافعه او نداشتند و مردمان شهر و ولایت جز اطاعت فرمانش چاره نمی‌یافتند... مجملاً، حکمش در اکثر ولایات آناتولی روم جاری بود... یک مرتبه امرا و پاشایان در مقام دفع فساد او درآمدند... اما یازیچی خبر یافته، به یک نهضت سلك جمعیت ایشان را متفرق و پراکنده ساخته، غنیمت فراوان به دست آورد...»^۱ پادشاه عثمانی هم تا چنین دید، لشکری به فرماندهی خسرو پاشا بر سر ایشان فرستاد که شکست خورد و منهزم شد. بعد لشکری‌گران به سرداری حسن پاشا، بیگلربیگی بغداد، گسیل گردید. این بار جلالیان شکست خوردند، دلی حسن با سه چهار هزار تن از کسانش به کوه‌ها پناه برد و بعد از چند روز نیروهای خود را سر و سامان داده، در جریبان حمله‌ای غافلگیرانه نیروهای حسن

پاشا را در هم شکست و خودش را به قتل رساند؛ کار دلی حسن دیگر باره رونق گرفت.

اما در همان حال که جنبش جلالی سراسر آناتولی را فرا گرفته بود، دلی حسن «از خدمت پادشاه روم استدعای عفو تقصیر و بی ادبی‌ها...»^۱ و تقاضای مقام بیکی کرد. دربار هم از این پیشامد اظهار خوشوقتی کرده، برای از میدان به در بردن او - که بیش از سی هزار جلالی را زیر فرمان خود داشت - مقام بیگلربیگی بستی را به او بخشید. به عده‌ای از یارانش نیز مقاماتی داده شد و او به همراه ده هزار تن از افراد خود به محل مأموریتش رفت و بعد از دو سه سالی «غزا بسا کفره فرنگک»، درگذشت.

دوره فرار بزرگ

با خروج دلی حسن در سال ۱۶۰۳ از صحنه مبارزات جلالی آناتولی، جوش و خروش مبارزه طبقاتی در آن سرزمین فرو نشست؛ چرا که علل درگیری جنبش همچنان به قوت خود باقی بود. مصطفی آق‌داغ خروج دلی حسن از صحنه نبرد طبقاتی آناتولی را پایان دوره اول فترت جلالی دانسته، دوره دوم فترت جلالی را، که از سال ۱۶۰۳ شروع و به مدت هفت سال ادامه پیدامی کند، به علت شدت گیری فرار دهقانان از روستاها به کوه‌ها و جنگل‌ها و مهاجرت به مناطق دیگر و نیز حرکتهای دسته‌های عصیانگر از ولایتی به ولایتی دیگر، دوره قاچقونلوق (فرار) نامیده است.^۲

بعد از دلی حسن تعدادی از سران جلالی چون قلندر اوغلو، جان فولاد، طویل، قراسعید، آغاجدان پیری و ... هر کدام در کناری به فعالیت خود ادامه دادند و به قول آق‌داغ هریک تبدیل به یک قارابازبچی شدند. در میان دسته‌های جلالی که معمولاً از نظر شرایط ذهنی و سازمان‌یابی در سطح پایین‌تری قرار داشتند، دسته قلندر اوغلو برای عثمانی خطرناک‌تر از دیگران بود؛ چرا که وی بر آن بود تا دست آل عثمان را از آناتولی کوتاه کند.

۱- همان، ص ۷۶۸.

۲- مصطفی آق‌داغ، مبارزه خلق ترک به پاس زندگی و نظم و نظام «عصیان‌های جلالی»، استانبول ۱۹۷۵، ص ۳۷۰.

جان فولاد در حدود حلب، به قول اسکندر بیگ منشی، «فتنه انگیزی می کرد و... بسیاری از اوباش قلاش نزد او فراهم» آمده بودند. جفال اوغلو، یکی از سرداران عثمانی، که بعد از شکست از قزلباشان صفوی، در تدارک جنگ دوباره با آنان بوده، از جان فولاد استمالت می کند و او به یاری جفال اوغلو می شتابد و در روزی که میانه جفال اوغلو و سپاه قزلباش در حوالی تبریز جنگ درمی گیرد، جان فولاد با سه هزار سوار به طسوج - واقع در بخش شبستر - می رسد و چون در این حین جفال اوغلو باز شکست می خورد و عقب نشینی می کند، جان فولاد نیز راه فرار در پیش می گیرد و جفال اوغلو او را به جرم تأخیر و تعللش، در وان به قتل می رساند و پسر جان فولاد، معروف به جان فولاد اوغلو، علیه دولت عثمانی یاغی می شود و حلب را به تصرف درمی آورد و «بیست هزار کس بر سر او مجتمع» می گردند.

در هر صورت، در هر گوشه ای از آناتولی دسته ای از جلالیان تسلط یافته بودند و موجودیت نظام عثمانی را تهدید می کردند. به قول اسکندر بیگ منشی «از محیمة برسا - پایتخت سابق سلاطین عثمانی - تا ارزروم، تمامی ولایات آناتولی پایمال سمستوران جلالی گشته، خرابی تمام به مملکت راه یافت و سلطان احمدخان خواندگار - که تازه به سلطنت رسیده بود - و ارکان دولت خاندان عثمانی، دفع دشمن خانگی را از دیگر امور اولی دانسته، به فکر دفع [فتنه] جلالی افتادند. ۱»

در تعقیب همین اندیشه بود که مرادپاشا قویوچو (۸) - که در سرکوب «سرکشان فرنگیه» تجاربی اندوخته و خدماتی نموده بود - در سال ۱۶۰۶ به مقام صدارت عظمی رسانده می شود و وظیفه فرونشاندن قیام های جلالی به او محول می گردد و راه آناتولی را در پیش می گیرد. او با گریزی خاصی و با استفاده از پراکندگی و فقدان سازمان و نقشه کارآمد در اردوهای شورشیان، دست به کار می شود و ابتدا بیگلربیگی آناتولی را به سراغ قلندر اوغلو که در حدود ساروخان (مانیسا) بوده، گسیل می دارد، اما بیگلربیگی از جلالیان تحت فرمان قلندر اوغلو شکست می خورد و منطقه ساروخان به تصرف قلندر اوغلو درمی آید. مرادپاشا برای آن که انگشت های دست جلالی را یکی یکی بشکند تا نتوانند مشتی گردند، از در استمالت قلندر اوغلو در می آید و وی را مقام پاشایی داده، به منصب بیگی سنجاق انقره (آنکارا) می گمارد. قلندر اوغلو نیز فریب وی را می خورد و به سمت انقره حرکت می کند و در آنجا مدتی به توسط

قاضی شهر سردوانده می شود و مراد پاشا با بهره مندی از این فرصت، نیروهایش را برای دفع جان فولاد اوغلو سوق می دهد. جان فولاد اوغلو نیز با حدود بیست هزار نفر به مقابله در می آید، اما مراد پاشا با نیرنگ پیروز می شود و بسیاری از جلالیان را از دم تیغ می گذراند و به قول نعیم که خود زاده حلب بوده، به دستورش سر از تن ۲۶ هزار تن جدا می کنند و از کلهها منارهها می سازند.

اکثر آنهایی که از این مهلکه جان سالم به در برده بودند، به اردوی طویل جلالی پیوستند. در همین گیرودار، طویل درگذشت و اغلب جلالیان تحت فرمان او به همراه برادرش به اردوی قلندر اوغلو، که در این زمان پی به نیرنگ مراد پاشا برده بود، پیوستند. در این میان علی پاشا جان فولاد اوغلو که نتوانسته بود با قلندر اوغلو به توافق برسد، با گروهی از افراد و اتباع خود به استانبول گریخت و از سلطان طلب مغفرت کرد و مقام بیگلربیگی یافت.

مراد پاشا هم بعد از خفه کردن قیام جنوب در خون قیام کنندگان، با لشکر گرانی که از اعراب و ینی چریها تشکیل یافته و مسلح به توپ و تفنگ بود، به قصد سرکوبی جلالیهایی که در زیر فرمان قلندر اوغلو گرد آمده بودند، حرکت کرد. دو لشکر در ناحیه گوکسون - واقع در میان ماراش و قیصری - بهم رسیدند و در تاریخ ۲۲ ربیع الآخر ۱۰۱۷ / ۵ اوت ۱۶۰۸ «میانه آن دو گروه قتالی فاحش و حربی صعب اتفاق افتاد.» و جلالیان که با بیشتر از بیست هزار جنگجو در حمله پیشدستی کرده و داددلیری و مردانگی داده بودند، «سلک جمعیتشان در زیر آتش توپ و تفنگ از هم گسیخت و خلقی کثیر از پای درآمد. سرداران جلالی وقتی ضعف لشکر خود را مشاهده کردند، به جانب اردوی خود عقب نشستند و شبانه با حدود پانزده هزار کس به سرعت از منطقه نبرد دور شدند. مراد پاشا نیز ابراهیم پاشا مشهور به اکمکچی اوغلو را با بیست هزار کس به تعاقب جلالیان نامزد کرد.» و جلالیان با جنگ و گریز خود را به «سر الکای (سرزمین) قزلباش ۱» رساندند و درخواست پناهندگی کردند و در اوچ کلیساخیم زدند. یادآور عقب نشینی بارزانیها به عراق

جلالی‌ها در ایران

جلالی‌ها ، بعد از استقرار در حدود ایروان ، حسین بیگ نامی از سرداران جلالی را به نمایندگی از طرف خود با این پیغام که « این همه مخالفت ما با رومیه به محض محبت و دوستی شاه عالی‌جاه و دولتخواهی آن حضرت بود .^۱ » به اصفهان فرستادند و سپس اجازه یافتند به حدود تبریز منتقل شوند . بعضی از سرداران جلالی نیز همراه اتباع خود به سمت عراق عجم حرکت کردند . شاه عباس یکی از درباریان خود به نام اعتمادالدوله حاتم بیگ را مأمور کرد تا سرداران جلالی را به اصفهان ببرد . اسکندر بیگ منشی - مورخ رسمی دربار صفوی - که در این سفر همراه حاتم بیگ بود ، اطلاعات جالبی در باره پناهندگان به دست آورده ، در اثر خود درج کرده است . اسکندر بیگ عدم اعتماد دربار صفوی نسبت به جلالیان پناهنده شده را چنین می‌نماید :

« چون هنوز بر مکنون خاطر فساد اندود آن طبقه اطلاع تمام حاصل نشده بود ، حزم و احتیاط مقتضی آن بود که آن قوم پریشان‌روزگار به لوندی عادت کرده ، همیشه شورش طلب و فتنه‌اندوز و غارتگر بوده‌اند ، محل اعتماد نبوده باشند .^۲ »

هیأت اعزامی شاه عباس در سر راه خود به تبریز بعضی از سرداران جلالی چون ککج محمد و علی بیگ دنیایی و قلی بیگ کرد و کرد علی و احمد یازیچی را در حوالی زنجان و میانه ملاقات می‌کند و وقتی به تبریز می‌رسد ، مورد استقبال خیل جلالیان قرار می‌گیرد :

« ... مجموع آن طایفه که در آن روز به نظر در آمد ، از پیاده تفنگچی و سوار بر اقدار ده هزار بودند . اگر چه به میانه ده هزار جلالی آشفته‌رأی خودسر بی‌مال که اعتمادی بر دوستی و دشمنی ایشان نبوده باشد ، داخل شدن اندکی موجب تفرقه همگنان بود ، اما جناب اعتمادالدوله - حاتم بیگ - نیروی اقبال دولت شاهنشاهی به فراغ خاطر و اطمینان قلب با جماعت ، عنان بر عنان به شهر در آمد .^۳ »

جالب توجه این است که جلالیان حاضر در تبریز مورد سرشماری قرار

۱ - عالم‌آرا ، ص ۲ - ۷۷۱ .

۲ - همان ، ص ۷۷۲ .

۳ - همان ، ص ۷۷۴ .

گرفته‌اند :

«کاتبان، آن جماعت را طلب نمودند که تفصیل اسامی جنود جلالی را در قلم آورند که فراخور حال ، مایحتاج سرانجام یابد؛ سوای پیش آمدگان سیزده هزار و ششصد و پنجاه نفر به قلم آمد. لشکر کارآمدنی آن جماعت از پیاده تفنگچی و سواران بر اقدار بی‌زیاده و نقصان ده‌هزار بودند . بقیه آت اوغلانی (مهنر) و خدمتکاران بودند ...^۱»

بدین ترتیب اگر جلالیان خارج از تبریز را هم در نظر آوریم ، می‌توان حدس زد که تعداد پناهندگان جلالی به ایران ، در حدود پانزده هزار نفر و شاید هم زیادتر بوده باشد .

حاتم بیگ بعد از چند روز اقامت در تبریز به همراه رؤسای جلالی به اصفهان برمی‌گردد و شاه عباس از آنها دلجویی به عمل می‌آورد :

«... حضرت اعلی (شاه عباس) در آن زمستان در دارالسلطنه اصفهان عشرت پیرا بوده ، صحبت‌های پادشاهانه می‌داشتند و اکثر اوقات، پاشا (قلندر اوغلو) و امرای جلالی را به محافل خاص طلب داشته ، از نشاءالتفات سرمست می‌گردانیدند و به تفقد و دلجویی ایشان پرداخته ، تحقیق حالات می‌فرمودند ...^۲»

تمام حوادث یادشده مربوط بود به سال ۱۰۱۷ ، سال بیست و دویم جلوس شاه عباس اول . از گزارش اسکندر بیگ منشی چنین برمی‌آید که تمام سرداران معروف جلالی چون قلندر اوغلو، برادر طویل، قراسعید، کرد حیدر، آغا جدان پیری و ... در بین پناهندگان حضور داشته‌اند و اختلافات موجود در بین سرداران گاهی به زد و خورد های خونین منجر می‌شده است .

شاه عباس بر آن می‌شود که جلالیان را به همراه جمعی از امرای قزلباش به کردستان کوچ دهد تا بدین وسیله اگراد «فته‌انگیز» را سر جای خود بنشانند . در تعقیب همین سیاست ، همه جلالیان به کردستان انتقال داده می‌شوند .

۱- عالم آرا ، ص ۷۷۵ .

۲- عالم آرا ، ص ۷۷۷ .

قلع و قمع جلالیان

بعد از فرار و پناهنده شدن جلالیان به ایران، مرادپاشا در آناتولی دمار از روزگار بقایای جلالیان و هوادارانشان برآورد و به قول اسکندر بیک «در به دست آوردن اتباع آن طبقه به نوعی مبالغه کرد که هر کس در ولایت روم روزی با آن طایفه آشنایی کرده بود، به دست آورده، مسافر ملک نیستی گردانید و نام جلالی را از آن ولایات برانداخت. و امپادشاه روم (سلطان عثمانی) از حسن خدمات او راضی گشته، استحسان می نمود...»^۱

بنا به نوشته اسماعیل حقی اوزون چارشیلی، مرادپاشای چاه کن در طی سه سالی که در آناتولی حضور داشته، مجموعاً ۶۵ هزار نفر آدم کشته است.^۲ گریگور، راهب ارمنی سابق الذکر، شهادت می دهد که: «مرادپاشا در هر جا که اطراق می کرد، ابتدا دستور می داد چاههایی می کنند و همه جلالیها و آدمهایی را که خطرناک تشخیص می داد، به قتل می رساند و نعشهایشان را در چاه می انداخت. چند نفر هم در داخل چاه نعشها را روی هم می چیدند. چهار سال بعد از واقعه، وقتی در فصل زمستان از آن سامان می گذشتیم، چاههایی را که به بزرگی اتاق بودند، مشاهده کردیم...»^۳

حتی کودکان معصوم نیز از چنگ قساوت او رهایی نداشتند. نعیم در تاریخ خود صحنه دلخراشی از جنایات این پاشای چاه کن را توصیف می کند که به اختصار نقل می شود:

«... یک روز روی نیمکتی نشسته بود و به جریان قتل آدمها و ریختن اجساد آنها در چاه نظارت می کرد. در همین اثنا پسری را... به حضورش آوردند. از او پرسید:

— تو مال کجا هستی؟

— مال فلان دیار هستم. به علت قحطی پدرم مرا برداشت و قاطی اینها شد.

۱- عالم آرا، ص ۸۰۱.

۲- اسماعیل حقی اوزون چارشیلی، تاریخ عثمانی، ج ۳، بخش ۱، آنکارا ۱۹۵۴، ص ۱۱۷.

۳- جنبشهای توده‌ای ترک و انقلابها، ص ۶-۲۴۵.

برای آن که شکمان را سیر بکنیم، همراهشان از جایی به جایی می‌رفتیم .

- پدرت چکاره بود ؟

- شش‌تار می‌زد .

مرادپاشای وزیر اعظم در حالی که سرش را تکان می‌داد، لبخندزنان گفت :

- هی ، پس بگو که جلالی‌ها را سرشوق می‌آورده !

و به قتل پسرک فرمان داد . به اشاره او پسرک را به دست جلادها سپردند .

اما جلادها گفتند :

- ما نمی‌توانیم این طفل معصوم را بکشیم .

و کنار کشیدند ... پاشا گفت :

- یکی از بینی چری‌ها او را بکشد .

بینی‌چری‌ها هم طفل را از نظر گذرانده ، گفتند :

- ما که جلاد نیستیم ، حتی جلادها هم بر او رحم کردند ...

وقتی نوکران شخصی او هم از کشتن طفل معصوم سر باز زدند، خود وزیر اعظم

نودساله خونخوار از جای برخاسته، طفل معصوم را گرفت و کنار چاه آورد، آن‌گاه

حلقومش را چندان به دست فشرد که خفه شد . پس او را به چاه انداخت ...

و بعد هم خطاب به حاضران گفت :

- یاغبانی مانند قلندر اوغلو و قاراسعید هم با اسب و نیزه از شکم مادر بیرون

نیامده‌اند . آنها هم روزی مانند این پسرک بچه بودند و بعد بزرگ شده ، دنیا را

پر از فتنه و فساد کردند و خون این همه خلق‌الله را بر زمین ریختند . این پسرک

هم که تنش به تن آنها خورده ، چیزهایی را از طبیعت آنها اخذ کرده ، و هر چه

در تربیتش بکوشی ، محال است که بتوانی طبیعتش را عوض کنی . همان طور که

گرگ زاده عاقبت گرگ می‌شود ، این بچه هم اگر می‌ماند ، آخرش یک جلالی

می‌شد ... ۱

نعمتا هر چند که این صحنه دل‌خراش را توصیف و جریان قلع و قمع

جلالیان را به تفصیل منعکس کرده ، باز هم در واقع به نفع مرادپاشا قلم فرسوده

است ؛ چنان که در جایی از اثرش سخن «درونش باید موسی و بیرونش فرعون

باشد» احمد بسوی را درباره او قابل تطبیق می‌داند و تأکید می‌کند که وی به‌رغم

آن که آن همه آدم کشته ، به طریقت نقشبندیه انتساب داشت و دلش متوجه خداوند بود ... همو تعداد کسانی از جلالیان را که به توسط او کشته شده ، بین ۸۵ الی ۹۰ هزار نفر ثبت کرده است.

نویسندگان «تاریخ مفصل عثمانی» ضمن انتقاد از شدت عمل و قساوت مرادپاشا ، خدمات ذی قیمت او را در ریشه کن کردن فتنه جلالی تردیدناپذیر می دانند و می نویسند که «وی توانست به بهای جان این همه انسان ، آرامش و امنیت را به آناتولی و عراق و سوریه بازگرداند .^۱» اما چنین یتگین بعد از اشاره به جنایات چاه کن ، خدماتش را چنین ارزیابی می کند :

«چندی و چونی خدمتگزاری مرادپاشای چاه کن به دولت عثمانی از این قرار بود . جای بسی تأسف است که در جمهوری ترکیه امروز، هنوز هم هستند کسانی که از این پاشای خون آشام که قساوتش حتی موی برتن نعیمای عثمانی راست می کند، پشتیبانی می نمایند .^۲»

با این همه گروهی از دولت مردان عثمانی شدت عمل مرادپاشا را موافق مصلحت دولت آل عثمان نمی شمردند . سرانجام سلطان احمد هم نظر همان گروه را پذیرفت و به مرادپاشا اعلام کرد که «اگر چه سعی بسیار در دفع شر اشرار کردی، اما خوب واقع نشده که دوازده هزار سپاهی جرار خونخوار به قزلباش ملحق ساختی . طریق این بود که بعد از تسلط و اقتدار ، عموم آن طبقه را نوید عفو و امان داده ، خاطر ایشان را از قتل ایمن سازی که اگر چند نفر از عظاما اعتماد بر آن نکرده ، می رفتند ، اما عموم سپاه که از کشته شدن اطمینان می یافتند ، ترک اوطان نمی کردند ...^۳»

از این رو سیاست استمالت از جلالیان در پیش گرفته شد . بنابراین جز قلندر اوغلو ، قاراسعید ، ککچ محمد و قلیلی از بلو ک باشیان همراهشان ، که روی هم بیش از پانصد نفر نمی شدند ، همه جلالیان به رغم سعی دولت صفوی در جلوگیری از مراجعت ایشان ، طی سال ۱۰۱۸/۱۶۰۹م . از کردستان به آناتولی برگشتند .

۱ - همان ، ص ۱۷۵۹ .

۲ - جنبش های توده ای ترک و انقلاب ها ، ج ۱ ، ص ۲۴۷ .

۳ - عالم آرا ، ص ۸۰۱ .

کور اوغلو و جنبش جلالی

اکثر پژوهندگان آذربایجانی و ترک در این باب اتفاق نظر دارند که کور اوغلو یکی از سران جنبش جلالی بوده است و عمده ترین منبع مورد استنادشان در این خصوص نوشته آراکل تبریزی (۹) درباره کور اوغلو و یاران اوست. اما پیش از آن که کسی از محققان «کور اوغلو» از نوشته آراکل در باره او آگاهی داشته باشد، پرتونائلی در اثر تحقیقی ۲۵۶ صفحه‌ای خود به نام «دستان کور اوغلو» - ۱۹۳۱ - که نخستین اثر جدی و جامع و مستقل در باره کور اوغلو به شمار می‌رود، از روی قراینی چون شباهت شخصیت‌ها و اعمال و کردار و نام‌های دلاوران در دستان و نام آوران قیام‌های جلالی و نیز با توجه به خطاب «ای جلالی!» دلاوران چاملی‌بیل و همچنین بیک بولو به کور اوغلو در بعضی از روایات دستان، نقش جلالی‌ها را در شکل‌گیری این دستان امکان‌پذیر دانسته و کور اوغلو را بیک شخصیت یاغی جلالی معرفی کرده و در این باره چنین نوشته است:

«تأثیر قیام‌های جلالی در دستان کور اوغلو بی‌گمان خیلی عمیق است. از روایت بولو چنین برمی‌آید که جلالی‌ها کور اوغلو را از خودشان می‌شمرده‌اند. در حقیقت نیز کور اوغلو با قیام علیه حکومت، نشان‌دهنده بیک شخصیت تام و تمام جلالی است.»^۱

وی بعد از آگاهی از نوشته آراکل، در مقاله‌ای که چند سال بعد درباره «کور اوغلو» نوشت و در حقیقت حکم تکمله‌ای را بر کتاب یادشده داشت، بر جلالی بودن کور اوغلو تأکید بیشتری ورزید^۲ و این تأکید را در آثار دیگرش چون «حکایات خلق و حکایتگری خلق»، ماده «کور اوغلو»ی آنسیکلوپدی اسلامی چاپ ترکیه و چاپ لیدن ۱۹۸۰ [متن انگلیسی]... و سخنرانی خود در کنگره سوم تاریخ ترک تحت عنوان «شخصیت تاریخی کور اوغلو» و... که بعدها انتشار یافتند، ادامه داد. در یکی از اسناد آرشیو یاد شده نیز که در اول جمادی‌الاول ۹۸۹ / ۳ ژوئن ۱۵۸۱ خطاب به بیگلربیگی آناطولی صدور یافته، از جلالی شدن کور اوغلو به همراه

۱- دستان کور اوغلو، ص ۹۹.

۲- فلکلور و ادبیات ۱۹۸۲.

چاکال اوغلو سخن رفته است . ۱

نوشته آراکل در باره جلالیان و شخص کوراوغلو از این نظر دارای ارزش است که اولاً وی در جوار منطقه درگیری قیام زندگی کرده و مشاهدات و مسموعات خودش را روی کاغذ آورده و ثانیاً مطالب خود را اندکی بعد از مرگ کوراوغلو نوشته و نغمه‌های منتسب به او را از زبان عاشیق‌ها شنیده است . وی گوید این که از نهضت‌های خلق بالحن کینه‌آمیزی سخن می‌گوید، با این همه منصفانه اعتراف می‌کند که جلالی‌ها « مردانی بودند برجسته ، خوشبخت ، دلاور میدان نبرد و شکست را ناچیز گیرنده . » و نام ۲۳ تن از سران جلالی را که هر کدام در رأس هزار نفر و یا بیشتر قرار داشتند ، در اثر خود آورده است که گیزیراوغلو مصطفی بیگ ، کوسه صفر و خود کوراوغلو جزو آنهاست . نوشته آراکل در رابطه با کوراوغلو از این قرار است :

« کوراوغلو ... این همان کوراوغلو است که نغمه‌های بی‌شماری را که امروزه عاشیق‌ها می‌خوانند ، سروده است ... گیزیراوغلو مصطفی بیگ که به اتفاق هزار نفر قیام کرده ... همان گیزیراوغلو مصطفی بیگ ، دوست کوراوغلو است که نامش در همان نغمه‌ها برده می‌شود . ۲ »

گیزیراوغلو مصطفی بیگ یکی از قهرمانان حماسه کوراوغلو است . درباره شروع دوستی او با کوراوغلو اپیزودی در مجلس « دورناتلی » (کاکل درنا) که « سفر بغداد » نیز نامیده می‌شود ، آمده است که خلاصه‌اش چنین است :

گیزیراوغلو پسر مردی بود که به فرمان خوتکار اعدام شده بود . وی بعد از مرگ پدرش به همراه چهل دلاور به کوه زده بود . او خون در دل بیگ‌ها و پاشاها می‌کرد و دشمنان پدرش را در هر جا به چنگ می‌آورد ، به دار می‌کشید . وی که خویشتن را یکه‌تاز میدان دلاوری می‌دانست ، آوازه کوراوغلو را نمی‌توانست برتابد و می‌گفت که یا باید نام کوراوغلو بر سر زبانها باشد ، یا نام من ؛ چرا که « کله دو قوچ در یک دیگ نمی‌جوشد . » بنابراین وقتی خبردار شد که عیواض و دمیرچی اوغلو و باللی احمد به اسارت اصلان پاشا در آمده‌اند ، خویشتن را به کنار بغداد رساند تا به کوراوغلو . اگر برای رهانیدن عزیزانش احتیاج به کمک داشته باشد مدد رساند و

۱ - مبارزه خلق ترک به پاس زندگی و ... ، ص ۲۹۸ .

۲ - محمدعارف و حمید حسینوف ، تاریخ ادبیات آذربایجان ، ج ۱ ، ۱۹۴۳ ، ص ۲۶۷ .

اگر او بر اصلان پاشا پیروز شد، حسابش را با او یک سره کند... وقتی از دور دید که کور اوغلو و دلاوران خود از پس پاشای بغداد برمی آیند، کنار کشید تا در جای دیگر، راه بر کور اوغلو بگیرد. کور اوغلو هم که با دیدن ششیر او، وی را شناخته و به منظورش پی برده بود، بعد از نجات عزیزانش، همه دلاوران را به سوی چنلی بشل روانه کرد و خود از راهی رفت که احتمال می داد در آنجا با گیزیر اوغلو مواجه خواهد شد. و چنان نیز شد. ابتدا - گیزیر اوغلو پیش از آن که کور اوغلو بر خود بجند، گریزی بر سر وی فرود می آورد که او را از اسب پایین هلتانده و در داخل رودخانه می اندازد. اما پیش از آن که گیزیر اوغلو بتواند شمشیرش را فرود آورد، کور اوغلو با گرز دشمن، که از زمین برداشته، بر سر وی می کوبد و در رودخانه اش می اندازد. وقتی که کور اوغلو گیزیر اوغلو را از آب بیرون می کشد تا به جنگ ادامه دهند، گیزیر اوغلو از در آشنی در می آید و می گوید ما که با یکدیگر سابقه پدر کشتگی نداریم، من می خواستم بدانم که تو نیرومندتری یا من. اکنون دانستم. پس از این جنگیدن معنایی ندارد. دستت را به من ده تا دوست شویم. دوگرد بعد از آن که دست می دهند و روبوسی می کنند، از همدیگر جدا می شوند. کور اوغلو به طرف چنلی بشل روانه می گردد و گیزیر اوغلو به نزد یارانش می رود... او ماجرا را همان طور که اتفاق افتاده بود، برای یارانش تعریف می کند. اما بعضی از یاران باور نمی کنند. او هم پیشنهاد می کند که به چنلی بشل بروند و شرح قضیه را از زبان خود کور اوغلو بشنوند. آنها زمانی به چنلی بشل می رسند که کور اوغلو و چنلی بشل نشینان سر سفره عیش و نوش نشسته اند. اینها پنهان می شوند تا آنها از سر سفره بلند شوند. در اثنای خورو نوش، کور اوغلو گزارش سفر بغداد را به نگار خانم می دهد، اما چیزی در باره برخوردش با گیزیر اوغلو بر زبان نمی آورد، و این مایه ملال و خشم گیزیر اوغلو می شود. آن گاه نگار که سرشوق آمده، از کور اوغلو می پرسد که آیا تاکنون مادری فرزندى به دنیا آورده است که حریف تو باشد، و کور اوغلو ساز عاشیق جنون را برداشته، به تعریف و تمجید گیزیر اوغلو می پردازد و می خواند: «دلاوری چون گیزیر اوغلو مصطفی بیک به دنیا نیامده است... او آسیبی «آلاپاچا» (ابلق) سوار می شود که قیرآت به گرد پایش نمی رسد... او کور اوغلو را توی رودخانه می اندازد... ای کاش که او برادر من بود...» در این حال گیزیر اوغلو پای پیش می نهد و می گوید: «براستی که جوانمردی کور اوغلو.

اما حریت را بس بزرگ و خودت را بسیار کوچک کردی ... حال اجازه بده که حقیقت را من بگویم...» و ماجرا را همچنان که اتفاق افتاده بوده، تعریف می کند و آن گاه دو دلاور همدیگر را در آغوش می کشند و پیمان برادری می بندند...^۱

آن چه که در بالا مذکور افتاد، خلاصهٔ اپیزودی بود از واریانت آذربایجانی داستان: این اپیزود با اختلافاتی کم و بیش در اغلب واریانت های آناتولی نیز وجود دارد و روحی سو، هنرمندارزندهٔ معاصرتر کیه، این اپیزود را بر اساس یکی از واریانت های آن سرزمین به نحوی دل انگیز اجرا کرده است.

در بارهٔ گیزیراوغلو، این رفیق کوراوغلوی افسانه، مطالبی در دفترهای مهمهٔ محفوظ در آرشیو نخستوزیری استانبول - دفتر مهمهٔ ۶۱، ص ۶۴؛ دفتر مهمهٔ ۶۳، ص ۱۲۲ و ۱۲۵ - کشف گردیده است که حاکی از وجود تاریخی اوست. در این اسناد تعداد سواران تحت فرمان گیزیراوغلو ۲۵۰ نفر ثبت گردیده و پرفسور آقداغ و «تاریخ مفصل عثمانی» او را جزو رؤسای جلالی تحت فرمان قارایازیچی نام می برند. ۲ در یک سند دیگر نیز که در سال ۹۹۳ هـ / ۱۵۸۵ م. صدور یافته، از یک جلالی به نام گیزیراوغلو مصطفی بیگ که در حوالی سیواس یاغی گری می کرده، سخن رفته است.

آراکل تبریزی دربارهٔ کوسه صفر جلالی می نویسد که در اورفه شنیده است که در سال ۱۵۹۸ م. عصیان کرده بوده. کوسه صفر بنا به خاطرهٔ مردم ماراش از رفقای کوراوغلو بوده و تعداد سواران تحت فرمانش در حدود ۴۰۰ نفر بوده اند. لازم به یادآوری است که کوسه صفر یکی از دلاوران کوراوغلوی واریانت آذربایجانی است و در همین «سفر بغداد» که از آن سخن رفت، نقشی برجسته دارد. در «گوراوغلی» ترکمنی نیز کوسه صفر سر کردهٔ چهل دلاور همراه گوراوغلی به شمار می رود.

یکی دیگر از دلاوران معروف کوراوغلوی حماسه، دمیرچی اوغلودلی حسن است که احتمال وجود تاریخی اش را سندی صادر شده در حدود ۹۸۷-۹۸۷ هـ. تقویت می کند. در این سند از شخصی به همین نام سخن می رود که «در اطراف ساروخان تاخت و تاز می کند و در صورتی که تدبیری برای جلوگیری از اعمال او اندیشیده

۱ - کوراوغلو. به کوشش ج. م. طهماسب، ۱۹۸۲، ص ۱۱۱-۱۰۳.
 ۲ - مبارزهٔ خلق ترک به پاس ...، ص ۳۱۷ و تاریخ مفصل عثمانی، هیأت مؤلفان، ج ۳، استانبول ۱۹۵۹، ص ۱۶۷۸.

نشود، احتمال جلالی شدنش می‌رود. « نهاد سامی بانارلی نیز شعرهایی از شاعری دمیچ اوغلو نام منتشر کرده که در لشکرکشی مرادچهارم (۴۰-۱۶۲۳) به بغداد شرکت داشته است. ۱

برای اثبات وجود تاریخی بعضی از شخصیت‌های داستان کوراوغلو، چون قانری تانیماز، جعفرپاشا و حسن‌پاشا نیز اسناد و دلایلی ارائه گردیده که نقل آنها ضرورتی ندارد.

به طوری که پیش از این نیز خاطر نشان گردید، درباره وجود تاریخی شخصی به نام کوراوغلو که یاغی جلالی بوده، تاکنون هشت سند در دفترهای مهمه آرشیو یادشده کشف گردیده و اکثر پژوهشگران ترک کوراوغلوی داستان را با همان شخصیت تاریخی یکی دانسته‌اند و پرتونائلی به ضرر قاطع می‌گوید که «کوراوغلوی جلالی که آراکل از او صحبت می‌کند، همان کوراوغلویی است که اسناد آرشیو در رابطه با او صدور یافته است. ۲» و پرفسور آق‌داغ که عمری را صرف تحقیق در پیرامون عصیان‌های جلالی کرده، کوراوغلو روشن، قهرمان افسانه کوراوغلو را نخستین سردسته جلالی می‌داند که، براساس اسناد موجود، از سال ۱۵۸۱ بین بولو و گرده به همراهی یک دسته دوپست نفری راهزنی می‌کرده است. وی حدس می‌زند که کوراوغلو در ابتدا به یاری یک دسته کوچک با حمله به صاحبان ثروت پای در راه یاغی‌گری نهاده و سپس افراد بیشتری به او پیوسته و فرماندهی دسته‌های بیشتری را عهده‌دار شده و کارش بالا گرفته و تبدیل به یک رئیس جلالی حقیقی گردیده است. و سبب شهره آفاق و جاودانه شدن نام این سرکرده یاغیان - که نشان‌دهنده جنبه‌های مشترک قهرمانان و ماهیت قیام‌های جلالی است - موقع بی‌همتایش در داستان، ناشی از این است که وی نخستین پرچمدار قیام‌های جلالی بوده است. واقع شدن ناحیه‌هایی که وی در آنها زیسته و جنگیده، در سر راه نظامی - تجاری استانبول و ایران نیز زمینه مساعدی برای انتشار نام و خاطره‌اش در منطقه وسیع‌تری پدید آورده است. وی آنگاه از سرکرده‌های دلاور جلالی‌چندی در ولایات مختلف آناتولی نام برده، متذکر می‌شود که هر کدام از آنها از نظر روحیه و کردار به نوبه خود یک کوراوغلو بوده‌اند. و بالاخره ادعای کند که «پژوهش‌هایی که درباره

۱- به نقل از، فلکلور و ادبیات ۱۹۸۲، ص ۲۲۰.

۲- آنسیکلوپدی اسلامی، چاپ ترکیه، ص ۹۱۲.

کور اوغلو در زمینه ادبیات عامیانه صورت گرفته ، تمام اطلاعاتی را که ما با استناد به اسناد ارائه داده ایم ، تأیید می کند ... ۱ »

آراکل در یادداشت‌های خود نوشته است که جلالی‌ها در منطقه وسیعی ، از استانبول گرفته تا ایران ، در حرکت هستند . این نظر را هم سفرهای کور اوغلو به مناطق مختلفی چون استانبول ، بایزید ، قارص ، ارزروم ، توقات ، ارزنجان ، بغداد ، دربند و ... تأیید می کند و هم وجود کودها ، قلعه‌ها و چشمه‌ها و مناطق فراوان دیگر به نام کور اوغلو که در آناتولی و آذربایجان واقع شده‌اند .

جنبش‌های دهقانی جلالی گونه

در آذربایجان

در منابع آذربایجانی از نفوذ جنبش‌های جلالی به ارمنستان و آذربایجان و مخصوصاً بخش نخجوان سخن می‌رود . به عنوان مثال ترجمه پاراگرافی از «تاریخ آذربایجان» در اینجا نقل می‌شود :

«جنبش دهقانی در ترکیه که به مناسبت نام یکی از سران جنبش ، جلالی نامیده شده ، مخصوصاً در زمان قیام قارایازیچی در ابتدای قرن هفدهم در ولایت‌های شرقی بخش آسیایی ترکیه شدت بیشتری گرفت . جنبش جلالی در طی سال‌های ۱۰ - ۱۶۰۸ توده‌های دهقانی ارمنستان و آذربایجان را نیز در بر گرفته بود . دسته‌های جلالی علیه سازمان‌های حکومت و اعیان و اشراف جنگ پارتیزانی می‌کردند . جنبش مخصوصاً در بخش نخجوان گسترش یافته بود . در دسته‌های جلالی دهقانان ارمنی و آذربایجانی نیز در کنار شورشیانی که از ترکیه آمده بودند ، شرکت داشتند . ۲ »
وبالاتفاق علیه و اسال‌های شاه و سلطان مبارزه می‌کردند .

تأثیر جنبش‌های دهقانی یک سرزمین در سرزمین‌های همجوار یکی از واقعیت‌های عمومی و قانونمند تاریخ سده‌های میانه است . به عنوان مثال می‌توان از جنبش دهقانی پاولیکی نام برد که در طی سده‌های ۱۰-۷ میلادی از ارمنستان گرفته تا شبه جزیره

۱- مبارزه خلق ترک به پاس ... ، ص ۹۹ - ۲۹۸ .

۲- حنیف و ... ، تاریخ آذربایجان ، ج ۱ ، ۱۹۵۸ ، ص ۲۸۷ .

بالکان گسترش یافت. بویژه که خلق‌های ترک و ارمنی و آذربایجانی ضمن داشتن مناسبات پرسابقه، از جهاتی دارای سرگذشت و سرنوشت مشترکی بودند. جنگ‌های مداوم عثمانیان و صفویان برای تسخیر این مناطق و دست‌به‌دست‌شدن این سرزمین‌ها از اوایل قرن شانزدهم، زمینه‌ای برای ایجاد نوعی همدردی و هم‌رأیی در بین این خلق‌ها به‌وجود می‌آورد. قسمت اعظم ماورای قفقاز - ارمنستان، گرجستان و آذربایجان شمالی - و آذربایجان جنوبی و حتی شهر تبریز که زمانی پایتخت صفویان بود، از سال‌های ۷-۱۵۸۵ تا ۷-۱۶۰۳ تحت سیطرهٔ چپاولگرانه و نکبت‌بار عثمانی قرار داشت. ارتش اشغالگر در همه‌جا بذر مرگ و ویرانی می‌پاشید و مردم این سرزمین‌ها رادسته دسته‌به‌بردگی می‌برد. همین‌دوره مقارن است با اوج‌گیری قیام‌های جلالی در آناتولی و جنبش‌های رهایی‌بخش خلق‌های این سرزمین‌ها علیه اشغالگران عثمانی. اسکندربیک منشی از فعالیت دسته‌های عصیانگر زیادی در آذربایجان سال‌های نخست قرن هفدهم به‌دست می‌دهد که قیام‌های مردم قوبا، شروان، اردوباد، تبریز و باکو علیه اشغالگران و فتودال‌های محلی از آن جمله‌اند.

بعد از آن که ماورای قفقاز و آذربایجان در طی سال‌های ۷-۱۵۸۵ و پیش از آن به تصرف نیروهای عثمانی درآمد، شاه‌عباس اول به ناگزیر به امضای قرارداد صلح خفت‌بار ۱۵۹۸/۱۵۹۰ م. که به استیلاي عثمانیان رسمیت می‌بخشید، تن داد. این قرارداد به وی امکان داد که به‌بازسازی ارتش خود و سرکوب قیام‌های داخلی که سراسر قلمرو صفوی را فرا گرفته بود، پردازد. به‌قول پتروشفسکی، وی «این قیام‌ها را با قساوت فوق‌العاده‌ای خاموش می‌کرد. مثلاً در گیلان تمام افراد قبیلهٔ جیک را بلااستثنا معدوم ساختند و ایل کرد مگری و ایل قزلباش تکلو به همین سرنوشت دچار شدند. ۱»

اوج‌گیری قیام‌های جلالی در آناتولی و مشکلات داخلی امپراتوری عثمانی، شاه‌عباس را بر آن داشت تا در سال ۱۶۰۳ اقدام به بازپس‌گرفتن ماورای قفقاز و آذربایجان کند. پیروزی صفویان نه تنها نتیجهٔ اصلاحات نظامی شاه‌عباس بود، بلکه مبارزهٔ آزادی‌بخش رو به‌رشد و توسعهٔ خلق‌های این سرزمین‌ها نیز دفع اشغالگران را تسریع کرد. به‌عنوان مثال در این هنگام «ساکنان شهرهای باکو و دربند قیام و

۱- پتروشفسکی و ... تاریخ ایران، کریم‌کشاورز، ج ۲، تهران ۱۳۴۶

شهرهایشان را به آرتش شاه تسلیم کردند. ۱»

نگارندگان «تاریخ آذربایجان» هم چنین نظر می دهند که: «موفقیت شاه عباس مبتنی بر جنبش های آزادی خواهانه ضد عثمانی مردم سرزمین های تحت اشغال متجاوزین بود. عصیان های ضد عثمانی چنان شهرت یافت که داستان های حماسی و قهرمانانه افسانه مانندی از طرف مردم وردزبانها گردید که یکی از آنها داستان آذری کورا و غلواست. ۲» اما این پیروزی، صلح و آزادی را به دنبال نیاورد، بلکه عملیات جنگی بین ایران و عثمانی که از اوایل قرن شانزدهم شروع شده بود، با وقفه های کوتاهی تا سال های ۳۰ قرن ۱۷ ادامه یافت. سرانجام اشغالگران ترک از ماورای قفقاز و آذربایجان بیرون رانده شدند، اما مردم از پا درآمده این سرزمین ها که زخم های خونین جنگ های صد ساله را بر پیکر خویش داشتند، به آزادی و رهایی از ستم و استعمار فتودالی نرسیدند. در نتیجه، قیام های هر از گاهی و گسسته از هم در نواحی بی چون شروان ۱۶۱۴، گنجه ۱۵ - ۱۶۱۴، طالش ۱۶۲۹ و قراباغ در گرفت که همه در دریای خون خفه گردید.

قیام قراباغ از نخستین سال های قرن هفدهم و با شرکت ساکنان ارمنی و آذربایجانی این سرزمین و به رهبری یک کشیش سابق ارمنی به نام وارتابت مخلو ۳ که آذربایجانی ها او را میخلی بابا - بابا میخدار - می نامیدند، شروع شد و مدتی طولانی ادامه یافت. گفته شده است که این روحانی انقلابی لباس پشمی زمختی به تن می کرد و دو میخ از خودش می آویخت و همراه هوادارانش از دهی به دهی می رفت و علیه سلطنت و صاحبان قدرت و نیز در باره پرهیز از سیم و زر و هر نوع تجملات تبلیغ می کرد و از مردم می خواست که از پرداخت هر نوع مالیات به مقامات دولتی و کلیسا خودداری کنند. وی مخالف مالکیت خصوصی بود و تبلیغاتش بر علیه بی عدالتی های اجتماعی بازتاب گسترده ای در بین تنگدستان پیدا می کرد، جنبش مردمی روز به روز نیرو می گرفت و در منطقه وسیعی از ارمنستان و آذربایجان گسترش می یافت و شکل مبارزه علنی را به خود می گرفت.

بیگلربیگی ایروان و مقامات صومعه اچمیادزین که از توسعه روز افزون جنبش

۱ - گرانوسکی و ... ، تاریخ ایران ، کیخسرو و کشاورزی ، تهران ۱۳۵۹ ، ص ۲۶۴.

۲ - افندیف ، علیف و ... ، تاریخ آذربایجان ، اسحق بیات ، تبریز ۱۳۶۰ ، ص ۱۰۴.

۳ - Vartabet Mekhlu

هراسان شده بودند ، دسته‌های مجازات علیه میخلی‌بابا گسیل داشتند . بسیاری از هواداران بابا به قتل رسیدند ، اما خود وی بعد از دستگیری و تحمل شکنجه‌های تن‌فرسا ، موفق به فرار شد و به ارمنستان غربی گریخت و به‌طور مخفیانه به تبلیغات خویش ادامه داد . دسته‌های مبلغ کوچک او در بعضی نواحی هسته‌های قیام‌های مسلحانه را تشکیل می‌دادند . ۱

برای آن که تصویری از تأثیرات فلاکت‌بار جنگ‌های خانمان‌سوز ایران و عثمانی به‌دست داده شود ، تنها به بازگویی چند حادثه اکتفا می‌شود .

ابراهیم پچوی ، مورخ ترک ، حرکت قشون فاتح عثمانی در سال ۱۵۵۳ در ارمنستان را چنین توصیف می‌کند :

« این سرزمین - شوراگیال - بسیار آباد بوده و دهات متعددی با زمین‌های تحت کشت داشته است ... سپاه فاتح تمام دهات را ویران کرد ... سپس ... آبادی‌ها و باغ و بوستان‌های ایروان را تماماً به آتش کشید و با خاک یکسان کرد ... و روز بیست و هفتم به دشت نخجوان رسید . شهرها و دهات ، خانه‌ها و مناطق مسکونی با ترس از سپاه فاتح چنان خالی از سکنه شدند و مسکن جفدها و کلاغ‌ها گردیدند که هر کس آنها را می‌دید ، به ترس و لرز می‌افتاد ... ۲ »

آراکل تبریزی از قحطی و گرسنگی سال‌های ۱۰۱۹-۱۰۱۵/۱۶۱۰-۱۶۰۶ م. در آذربایجان و ارمنستان و حتی آناتولی که در نتیجه جنگ‌های صفویان و عثمانیان و فرار دهقانان به کوه‌ها و پایمال شدن مزارع و بایرماندن اراضی دامن‌گیر شده بود ، منظره جان‌خراشی ترسیم می‌کند :

«دیگر اصلاً بذری کاشته و محصولی برداشته نمی‌شد . قحطی شروع شده بود ... بعد از آن که تمام چهارپایان را که گوششان قابل خوردن بود ، سر بریدند و خوردند ... شروع کردند به خوردن سگ و گربه و هر چیزی که به دست می‌افتاد ... و وقتی که گرسنگی بیش از پیش شدت گرفت ، مجبور به خوردن گوشت میت شدند ... ۳ »

۱- سارگسیان و ... تاریخ ارمنستان ، گرمانیکه ، ج ۱ ، تهران ۱۳۶۰ ، ص ۶۰-۲۵۹

و تاریخ آذربایجان ، پیش‌گفته ، ص ۲۹۷ .

۲- به نقل از ، تاریخ ارمنستان ، ص ۲۵۷ .

۳- به نقل از ، تاریخ آذربایجان ، قلیف ، ص ۸۰ .

بعد از آن که شاه عباس در سال ۱۶۰۳ سپاهیان عثمانی را از بخش قابل توجهی از آذربایجان و ارمنستان بیرون راند، یک سال بعد، سلطان ترک سپاه عظیمی را برای تصرف مجدد این سرزمین‌ها مأمور کرد. شاه عباس به جهت احتراز از رویارویی با نیروی برتر دشمن، تصمیم به عقب‌نشینی گرفت و برای آن که عثمانی‌های مهاجم را از آذوقه و مسکن محروم کرده باشد، بسیاری از آبادی‌های ارمنستان را تخلیه و ویران و ساکنین آنها را که به ۳۵۰ هزار نفر بالغ می‌شده‌اند، وادار به مهاجرت از سرزمین آباء و اجدادی خود به داخل ایران کرد. از جمله شهرهای ویران‌شده، شهر جلفا در کنار رود ارس بود که ساکنانش به اصفهان کوچانده شدند. کافی است یادآور شویم که «هنگام انتقال ارمنیان از جلفا به اصفهان از ۱۵ هزار خانوار فقط ۳ هزار خانوار به اصفهان رسیدند و باقی در راه بر اثر گرسنگی و بیماری و حملات ایلات چادر نشین تلف شدند.^۱»

پاشا افندیف تأثیر این جنگ‌ها را در زندگی مردم آذربایجان چنین برآورد می‌کند:

«... شهرها و روستاهای آذربایجان تار و مار شدند، آثار تاریخی و فرهنگی آسیب فراوان دیدند و پیشه‌وران ماهر، شعرا و دانشمندان به‌زور به کشورهای خارج برده شدند. در اثر این جنگ‌ها ساکنین روستاها و مردم تهیدست شهری بیشترین آزارها را می‌دیدند و دار و ندارشان را از دست می‌دادند. مردم با قهرمانی و رشادت بسیار از وطن خود دفاع می‌کردند و در مقابل غاصبان خارجی از مرز و بوم خود محافظت می‌نمودند. در این دوره بر ضد اشغالگران بیگانه و استثمارگران داخلی، شورش‌های دهقانی گوناگونی در نقاط مختلف آذربایجان برپا می‌شد...^۲»

در «تاریخ آذربایجان» نیز از اثرات سوء این جنگ‌ها چنین یاد می‌شود:

«... در مبارزه بر علیه متجاوزین عثمانی، سران صفوی سیاست زمین‌های سوخته را به کار می‌بردند. یعنی ذخایر ارزاق را از بین برده، منابع آب را کور کرده، مزارع غلات را آتش زده، هر نوع وسایل زندگی قشون مهاجم را از بین می‌بردند. فقدان وسایل زندگی، مقاومت مداوم مردم بومی و حملات متوالی قشون‌های قزلباش، به دشمن متجاوز عثمانی امکان استقرار طولانی در اراضی متصرفی را

۱- تاریخ ایران، ترجمه کریم کشاورز، ص ۵۵۲.

۲- پاشا افندیف، تحلیلی بر حماسه کورداغلو، شهوا فرهنگساز، تبریز ۱۳۰۷، ص ۲۶.

نمی‌داد... در نتیجه جنگ‌های طولانی، سرزمین آذربایجان تبدیل به ویرانه‌ای گردید؛ کشتزارها متروک ماند؛ قحطی شدید بسیاری از ولایات را فرا گرفت؛ و اشاعه بیماری‌های واگیر ده‌ها هزار انسان را هلاک ساخت... این جنگ‌ها خسارات زیادی به آذربایجان وارد کرد. هجوم و اشغالگری ترک‌ها توأم بود با غارت ثروت مردم، قتل و به‌اسارت گرفتن ده‌ها هزار تن از اهالی، نابودی و از بین بردن وحشیانه آثار تاریخی و یادگارهای تمدن بشری و غیره... ۱»

برای آن که تصویری از آنچه که در جریان این جنگ‌ها بر آذربایجان رخ داده، داشته باشیم، کافی است یادآور شویم که شهر تبریز تنها در فاصله بیست سال، چهار بار در سال‌های ۱۵۳۴، ۳۵، ۴۸ و ۵۴ به اشغال نیروهای عثمانی درآمد و هر بار نیز قتل‌عام و غارت و طعمه حریق گردید. درباره اشغال خونین این شهر در سال ۱۵۹۳ م. به‌توسط نیروی عثمانی تحت فرمان نوزدمیر اوغلو عثمان پاشا در صفحات آینده سخن خواهد رفت. در اینجا قول نعیم‌را درباره یکی از اشغال‌های بعدی شهر، در زمان مراد چهارم - شاه صفی نقل می‌کنیم. سلطان مراد بعد از تخریب شهرهای ماکو و خوی و مرند، در تاریخ ۲۸ ربیع‌الاول ۱۰۴۵ / ۱۱ سپتامبر ۱۶۳۵ وارد تبریز می‌شود و فرمان غارت و تخریب شهر را صادر می‌کند. به نوشته مورخ مذکور درها و پنجره‌های مزین و منقش بناهای زیبای شهر از طرف سربازان عثمانی به آتش کشیده شد. سلطان خواست مسجد سلطان حسن رانیز ویران کند، اما شیخ الاسلام یحیی افندی به این عنوان که این اثر بنای سنی است، از تخریب آن جلوگیری کرد. بدین ترتیب اکثر بناها و بازارهای شهر طعمه هدم و حریق گردید. ۲

مبارزه آزادی‌خواهانه مردم ده‌ها سال ادامه یافت، اما عقب‌ماندگی نیروهای تولیدی و ضعف مناسبات اقتصادی و پراکندگی جغرافیایی سکونت‌گاه‌های انسانی و شیوع جنگ‌های داخلی فئودالی و پایین بودن سطح آگاهی اجتماعی و... سبب می‌شد که توده‌های ستم‌دیده نتوانند در مبارزه علیه ستمگران به‌طور همبسته و هماهنگ عمل کنند و در نتیجه، قیام‌های خودجوش و نامتشکل دهقانان و پیشه‌ورانِ کارد به استخوان رسیده با قساوتی هر چه تمام‌تر از طرف سپاهیان تا دندان مسلح فئودال‌ها سرکوب می‌شد. این قیام‌ها همان‌طور که نمی‌توانست به‌محو مناسبات تولیدی حاکم در

۱- تاریخ آذربایجان، ترجمه اسحق بیات، ص ۱۰۱ و ۱۰۳ و ۱۰۴.

۲- به نقل از، تاریخ مفصل عثمانی، هیات مؤلفان، ج ۳، استانبول ۱۹۶۰.

آذربایجان و ماورای قفقاز و آناتولی منجر شود ، از بهبودبخشیدن به وضع اقتصادی و اجتماعی مردم نیز ناتوان بود . در نتیجه سرکوب این قیامها ، حاکمیت اعیان فئودال مستحکم و استثمار زحمتکشان روستایی و شهری از سوی بهره‌کشان داخلی و اشغالگران بیگانه شدت می‌گرفت . با این‌همه آتش مبارزه عمومی علیه ستم و بهره‌کشی خاموش نمی‌شد و هر از چندی در اینجا و آنجا شعله‌ور می‌گردید.

کور اوغلو شاعر

کور اوغلو حماسه، هم‌یک‌دل اور شمشیرزن است و هم یک شاعر ساززن. از جای جای دستان چنین بر می‌آید که کور اوغلو حماسه اما آيا شعرهایی که در سر اسرستان بر زبان کور اوغلو جاری می‌شود ، و یا دست کم بعضی از آنها سروده خود اوست ؟ یا این که این اشعار از آثار طبع عاشیق‌های پردازنده دستان است؟ البته در این که شعرهای اولیه دستان در طی نسل‌ها و در جریان تکرارها حک و اصلاح شده، تغییرات فراوان پذیرفته ، شعرهای دیگری به آنها افزوده شده ، و یا شعرهای جدید ، بعضی از شعرهای قدیم را از میدان به در برده ، محتمل و حتی مسلم است. در این جا طرح دو سؤال دیگر نیز خالی از فایده نمی‌نماید: آیا شاعر بودن صفتی است که پردازندگان دستان و به‌طور کلی مردم به‌قهرمان محبوب خود داده‌اند و یا شاعری خود وی مایه بخش چهره و شخصیت داستانی‌اش شده است؟

واقف ولیف هر دو شق را ممکن می‌شمارد و در عین حال که ابراز می‌دارد :
 « کور اوغلو دلاور در عین حال یک شاعر - عاشیق نیز بوده و این هنر نقش بس مهمی در بلند آوازگی او داشته است » این نظر را نیز تأیید می‌کند که بعید نیست صفت خنیاگری را مردم ، به قهرمان محبوب خود بخشیده باشند . او در این باره چنین می‌نویسد :

« یکی از سبب‌ها که باعث می‌شود مردم قهرمان خود را شاعر - عاشیق معرفی کنند ، ناشی از این حقیقت است که سراینندگان، شخصیت‌های نادر فوق‌العاده‌ای به شمار می‌آیند . به اعتقاد مردم شاعری یک هنر خداداد است . حتی قهرمانان داستان‌های عاشقانه ما از طرف نیروهای فوق طبیعی و « بعد از سیراب شدن از باده عشق » شاعر شده‌اند . شاعران به پاس سروده‌های دل‌انگیز خود از احترامی قابل

توجه برخوردار بوده‌اند. توده‌های آفریننده «کور اوغلو» با بخشیدن استعداد شاعری به قهرمان خود، او را به جهت دارا بودن این مزیت، گرامی شمرده‌اند. ۱. «اما صمد و ورغون، شاعری کور اوغلو را نه تنها تأیید می‌کند، حتی این جنبه او را نیرومندتر و ماندگارتر از جنبه قهرمانی او می‌داند و با شوری شاعرانه می‌گوید:

«مابین شمشیر و قلم يك همدوشی و برادری ابدی وجود دارد... نگاهی به شعرهای کور اوغلو ما بیندازید، شاید با گذشت زمان پاره‌ای از ایزوودهای قهرمانی سفرهای او فراموش شده باشد، اما آثاری که کور اوغلو شاعر با هنرمندی فوق‌العاده‌ای آفریده، نه تنها فراموش نخواهند شد، بلکه شهرت ابدی کسب خواهند کرد. ۲»

برای اثبات این که شاعری کور اوغلو نام وجود داشته، دلایل و اسنادی موجود است. نخستین آنها همان نوشته آراکل تبریزی است که پیش از این نقل گردید: «... این همان کور اوغلو است که نغمه‌های بی‌شماری را که امروزه عاشیق‌ها می‌خوانند، سروده است...» [اولیا چلبی (۱۶۸۲-۱۶۱۱ م.) هم در دو جای سیاحتنامه‌اش از وجود يك شاعر ساز زن - عاشیق - یی چری به نام کور اوغلو به مناسبت‌هایی ذکرهایی به میان آورده است. اولی، بعد از آن که متذکر می‌شود که چگور (۱۰) ساز رایجی در محافل یی چری بوده، از نوازندگان معروف این سازچند نفر را نام می‌برد که دمیرچی اوغلو و کور اوغلو از آن جمله‌اند. دیگری زمانی است که از لشکرکشی سلطان مراد چهارم به آناتولی برای تنبیه جلالی‌ها و اردوزدنش در سال ۱۰۶۸ هـ. / ۱۶۵۸ م. در کنار دریاچه ایزنیک و گردنزدن جلالی‌ها در حضور وی سخن می‌گوید. وقتی شاعر ساززنی را به نزد سلطان می‌آورند، چلبی به یاد کور اوغلو می‌افتد و یادآور می‌شود که کور اوغلو شاعری از جلالی‌های آناتولی شمال غربی بوده که «چگورنواز عجیبی بود... دیگران نه مثل او چگور می‌توانند بنوازند و نه شعرهایی به دل‌انگیزی شعرهای او توانند سرود.»

اولیا چلبی در جای دیگری از سیاحتنامه‌اش یک بار دیگر نیز از کور اوغلو، و این بار از کور اوغلو راهزن، نام می‌برد؛ و آن زمانی است که در حوالی

۱- داستان‌های حماسی آذربایجان، ص ۵ - ۳۴.

۲- همان، ص ۳۴.

چرخش - واقع در شمال کوه‌های کور اوغلو و نزدیک گرده بولو - گرفتار راهزنان می‌شود و خطاب به آنها می‌گوید :

« ای غازی‌ها ، حمله‌ور شدن به آدمی خسته و درمانده که جز یک اسب چیزی از مال دنیا ندارد ، مثل تجاوز به یک زن حامله می‌ماند . کاری را که شما می‌کنید، حتی کور اوغلو نیز در این کوه‌ها نکرده است . »

احمد قدسی تاجر (۱۹۰۱-۱۹۶۷) شاعر و نویسنده ترک که نماینده‌ای نیز به نام « کور اوغلو دلاور » نوشته و همان کسی است که در حدود سال ۱۹۳۰ ساز عاشیق ویسل را از محاق توقیف در آورد، برای نخستین بار دو قطعه شعر از شاعری به نام کور اوغلو که در لشکر کشی عثمان پاشا نوزدمیر اوغلو - در منابع ایرانی نوزدمیر اوغلی - به ایران در سال ۱۹۹۳ هـ / ۱۵۸۵ م . شرکت داشته ، منتشر کرده است. یکی از این دو قطعه شعر در رابطه با فتح شروان و تبریز به توسط عثمان پاشا و دیگری به مناسبت درگذشت او در تبریز سروده شده است . ۱

نوزدمیر اوغلو و فتح تبریز

نوزدمیر اوغلو (۱۵۲۷-۱۵۸۵) یکی از سرداران عثمانی بود که از سال ۹۸۶ هـ / ۱۵۷۸ م . که حملات جدید ترکان عثمانی به قلمرو صفوی شروع گردید ، در سرزمین‌های قفقاز و کرانه بحر خزر بندر مرگ و ویرانی می‌پاشید و یکی از فاتحان ماورای ارس بود. او در سال ۱۵۸۲ ، از طرف سلطان مراد سوم به مقام وزارت اعظم عثمانی رسید و سه سال بعد در مقام فرماندهی یک ارتش دویست هزار نفری از سواره و پیاده عازم فتح آذربایجان شد . هنگامی که عثمان پاشا مقدمات حمله به آذربایجان را در ارزروم فراهم می‌ساخت ، محمد خدا بنده نایبنا و نالایق با گریه‌های بازی می‌کرد (۱۱) و ولیعهدش حمزه میرزا که جوانی دلاور ، اما سر به هوا بود، به نوشته اسکندر بیگ ترکمان « ... به اقتضای ایام بهار جوانی ... به کامرانی پرداخته ، از گل رخان لاله عذار کام ستان بودند و ... در عشرت آباد تبریز ... با شیطان نام، آهنگر

۱ - متن کامل این دو قطعه شعر در کتاب جاهد نوزتعللی ، سه شاعر قهرمان ، استانبول،

پسری ... تعلق و تمشق آغاز نهاده ، از باغ وصالش گل‌های آرزو می‌چید! ...^۱ گروهی از سرداران قزلباش بر این عقیده بودند که بهتر است تبریز تخلیه و راه آذوقه به رویش بسته شود تا دشمن نتواند در آنجا اقامت کند ، اما گروهی دیگر می‌گفتند که تبریز در حدود پنجاه هزار جوان جنگاور دارد که از شهر خود دفاع خواهند کرد .

وقتی دشمن به پشت دیوارهای شهر رسید ، شاه و بسیاری از توانگران و دولت‌مردان شهر را ترک گفتند ، اما مردم در صدد دفاع از شهر خود برآمدند . به‌نوشته اروج‌بیک بیات که خود یکی از مدافعان شهر بوده ، در این زمان فرماندار نظامی شهر نیز که «چهار هزار سوار برای دفاع از این شهر بزرگ در تحت فرمان داشت» و «از کثرت سپاهیان عثمان‌پاشا - که هفتاد هزار سواره و یکصد و پنجاه هزار پیاده بودند - آگاه بود ، تنها کاری که با سربازان شجاع خویش توانست انجام دهد ، آن بود که سه بار به خارج از حصار حمله ور گشت و با ترکان مصاف داد و از آنان سه تا چهار هزار کس به قتل آورد .» و بالاخره تصمیم گرفت که بعد از خراب کردن استحکامات شهر ، به کوه بگریزد . وی پیش از ترک شهر به مردم اعلام داشت که «چون نمی‌توانند از شهر خویش دفاع کنند ، بهتر است که پس از گذاشتن قراری با عثمانیان ، تسلیم شوند . اما مردم تبریز به این کار تن در ندادند و چون خلقی دلیر بودند ، تا مدت‌های مدید از دیار خویش دفاع کردند .^۲»

مردم به سنگربندی کوچه‌ها پرداختند و چند هجوم دشمن را ، که پیایی از راه می‌رسید ، دفع کردند و بنا به اسناد موجود ، هزارها تن از سربازان مهاجم را به قتل رساندند ؛ اما بعد از سه روز مقاومت جانانه ، سرانجام در برابر نیروی عظیم و توپ‌های قلعه کوب دشمن فروماندند و عثمان‌پاشا که از مقاومت طولانی مردم برآشفته بود ، با خشونت در ۲۷ رمضان ۹۹۳ / ۲۲ سپتامبر ۱۵۸۵ وارد شهر شد و «به عساکر اجازه غارت عمومی داد . لذا در شهر از امور وحشت‌آور و هولناک وقایعی رخ داد که سابقاً هیچ ملت سبع و درنده‌خویی مرتکب آن نشده بود .^۳» مردم که به‌ظاهر از در تسلیم درآمده بودند ، هیچ فرصتی را برای فرود آوردن ضربه

۱ - عالم‌آرا ، ص ۲۲۳ .

۲ - اروج‌بیک بیات ، دون‌ژوان ایرانی ، مسعود رجب‌نیا ، تهران ۱۳۳۸ ، ص ۲۱۵ .

۳ - همان ، ص ۲۱۶ .

بر پیکر دشمن از دست نمی‌دادند. از این رو عثمان پاشا که از این حرکتهای ایدایی به‌تنگ آمده بود، با شنیدن خبر ترور چند نفر از ینی‌چری‌ها، خشمگین شد و فرمان قتل عام داد. سپاهیان ترک یک روز از بامداد تا شامگاه مردم را از دم تیغ گذراندند و اموال بسیاری را به غارت بردند و بعد از یغمای قیصریه، یکی از بازارهای باشکوه خاورزمین، آنجا را به آتش کشیدند. به‌نوشته ادریس بدلیسی عساکر، ترک در این روز ۱۵ هزار نفر از مردم شهر را به خاک هلاکت افکندند و تعداد زیادی زن و کودک را به اسارت گرفتند و به قول نصرالله فلسفی «شهر تبریز که از آبادی و زیبایی در سراسر ایران مانند نداشت، به قبرستانی مرگبار مبدل شد.^۱» اسکندر بیگ منشی که چند روز بعد از این کشتار و غارت تبریز را دیده، چنین منظره جان‌خراشی از شهر به دست می‌دهد:

«راقم حروف... روزی که به شهر آمد، طرفه شهری به نظر در آمد. جمیع خان‌ها که به طلا و لاجورد تزیین یافته بود، خراب شده، درها و پنجره‌های نقاشی کنده شده و به جای هیمة سوخته شده بود. درختان، باغ‌ها و باغچه‌ها قطع شده، هیمة سالیانه به قلعه پادگان نیروهای ترک کشیده و از چندین هزار خانه دلنشین یک خانه که استعداد نشیمن یکی از اواسط الناس را داشته باشد، سالم نمانده بود و جمیع دکا کین و خانات کاشی کار دو طبقه و حمامات ویران شده، اجساد قتیلان تبریزی همچنان در کوچه‌ها و بیوت و بازارها افتاده بود. مجملات شهر نشاط انگیز تبریز با آن همه نزاهت و خرمی که داشت، ویرانه‌ای به نظر در آمده که از مشاهده آن خاطرها مشوش و دماغ سنگین دلان پریشان می‌شد. مولانا وقوعی تبریزی (۱۲) این بیت را مناسب حال گفته:

وقوعی، کربلا تسکین دردم می‌دهد ورنه

دلم در حسرت تبریز ویران‌تر ز تبریز است.^۲»

دسته‌های چریکی به داخل شهر نفوذ می‌کردند، به نیروهای دشمن شیبخون می‌زدند و بارویی را که دشمن با خراب کردن ساختمان‌ها و حمل سنگ قبرهای گورستان‌های تاریخی گجیل و سرخاب و چرنداب گرد شهر می‌ساخت، ویران می‌کردند. دسته‌های تحت فرمان حمزه میرزا - ولیعهد - نیز هر از گاهی ضرباتی کرخت کننده بر پیکر

۱- نصرالله فلسفی، زندگانی شاه عباس اول، ج ۱، تهران ۱۳۲۷، ص ۸۸-۹.

۲- عالم آرا، ص ۲۳۱.

دشمن فرود می آورد. حتی در جریان یکی از حملات غافلگیر کننده، تعداد زیادی از عساکر و فرماندهان ترک را کشت و به اسارت گرفت. قویوچو مرادپاشای درهم کوبنده جلالیان که در آن زمان یکی از سرداران درجه دوم به شمار می رفت، در بین اسیران بود... با این همه تسلط ترکان بیش از هجده سال ادامه یافت و تبریز به عنوان مرکز بیگلربیگی آذربایجان، در تقسیمات کشوری عثمانی وارد شد و مقررات و نظام عثمانی بر این سامان اعمال گردید. در این مدت بخشی از اهالی فرار کردند، کثیری به قتل رسیدند، بسیاری را به عراق عجم کوچ دادند. کودکان زیادی به اسارت درآمدند، در بازارهای مصر و شام به بردگی فروخته شدند و تنها قلبی تبریزی در تبریز ماندگار شدند تا روز انتقام فرارسد؛ آن روز در جمادی الاول ۱۰۱۲/ نوامبر ۱۶۰۳ فرارسید.

شاه عباس بعد از امضای قرارداد خفت بار صلح ۱۵۹۸/۱۵۹۰ م. که به موجبش قسمت‌هایی از ولایات آذربایجان، کردستان، لرستان، بنادر دریای خزر و... به عثمانی واگذار شده بود، بعد از اصلاح قشون خود، در صدد بازپس گرفتن سرزمین‌های از دست رفته برآمد. هنگامی که خبر عزیمت نیروهای تحت فرمان شاه عباس به تبریز رسید، به نوشته اکثر تاریخ‌نگاران آن عصر، مردم زجر دیده شهر خود دست به انتقام جویی گشادند:

«... پیش از ورود او (شاه عباس) تبریزیان به کشتن رومیان پرداختند. چنان که در هر خانه که ترکی اقامت داشت، صاحب‌خانه او را می کشت و سرش را نزد شاه می برد و اموالش را ضبط می کرد! ... پیرزایی دختر خود را به یکی از ترکان داده بود، او هم با کمک دختر، داماد خود را کشت و سرش را برای شاه آورد... ۱»

«... وقتی که شاه نزدیک شب‌غازان رسید، شکست بر رومیان افتاد و مردم تبریز طرفه جان سپاری کردند. با وجود آن که با ایشان خویشی و قومی کرده بودند، سر ایشان را بریده، می آوردند... ۲»

«... الحق که تبریزیان در این ماده به نوعی مبالغه نمودند که جمعی را که

۱- زندگانی شاه عباس اول، ج ۵، ص ۲۳-۴، به نقل از تاریخ روضه الصفویه، تألیف مهرزا بیگ چنایندی.

۲- ... ان، ص ۲۴. به نقل از تاریخ عباسی، جلال‌الدین محمد یزدی.